

Evaluation of Ikhwan-al-Moslemin Movement in Contemporary Afghanistan

Muhammad Ali Mir Ali¹ | Seyed Asef Hosseini²

Received: 2021/07/03 | Accepted: 2021/09/06

(DOI): [10.22034/MTE.2021.5038](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.5038)

(DOR): [20.1001.1.23832134.1400.9.17.1.5](https://dor.lanl.gov/20.1001.1.23832134.1400.9.17.1.5)

Abstract

Original Article
P7 - 29

Ikhwan-al-Moslemin movement was formed in the 1960s at a time when Afghanistan was in a political, social, religious and economic crisis. After the People's Democratic Party came to power in 1978 and a change in the political situation, the movement quickly entered a new phase, declaring the "jihad" discourse as the main strategy for achieving its goals and in this way, it played an important role in the Islamic Awakening and the changes of the 1970s and 1980s. With the overthrow of the People's Regime and the victory of the Mujahideen (1992), one of the branches of the Ikhwan (Jamiat-e-Islami) formed the Islamic State and the other branch of the Ikhwan (Hezb-e-Islami) revolted against this government and finally the government was so weakened that it was overthrown in 1996 by the rise of the Taliban. The main idea of this article is to study the reasons for the failure of Ikhwan-al-moslemin in establishing a strong and stable government in this country through a descriptive analytical method with an interpretive approach and using historical documents. The research findings show that the causes of the failure of this movement should be sought in internal and external factors; Internal divisions, ethnicity, worldliness and everyday life, extremism, distancing oneself from iKhwan defined ideals, the weakness of political ideology on the one hand, and the repression of ruling regimes, dependence on regional powers, and Transregional, fusion with takfiri and secular movements on the other hand were the most important internal and external factors.

Keywords: Ikhwan-al-moslemin, Jamiat-e-Islami, Hezb-e-Islami, Afghanistan, politics.

¹ - Associate Professor of Political Science, Al-Mustafa Al-Alamiyah Higher Educational Complex, Humanities: alimir124@gmail.com

² - Master of Political Science, Higher Education Complex, Humanities, Al-Mustafa Al-Alami Society;



ارزیابی کارنامه جنبش اخوان المسلمین در افغانستان معاصر

محمدعلی میرعلی^۱ | سید آصف حسینی^۲

2021.5038/MTE.10.22034:(DOR)

10.22034/MTE.2022.9455.1362:(DOI)

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۰۱، تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۹/۲۹

علمی - پژوهشی

ص: ۲۹/۷

چکیده

جنبش اخوان المسلمین در دهه ۱۹۶۰ در شرایطی که افغانستان از نظر سیاسی، اجتماعی، دینی و اقتصادی در وضعیتی بحرانی و نابسامان بسر می برد، تشکیل شد. با به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۹۷۸ م و تغییر اوضاع سیاسی، این جنبش به سرعت وارد مرحله جدید شد و گفتمان «جهاد» را بعنوان راهبرد اصلی برای دستیابی به اهداف خود اعلام نمود و از این طریق نقش مهمی در بیداری اسلامی و تحولات دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آن سامان سیاسی ایفا کرد. با سرنگونی رژیم خلقی و پیروزی مجاهدین (۱۹۹۲) یکی از شاخه‌های اخوان (جمعیت اسلامی) دولت اسلامی تشکیل داد و شاخه دیگر اخوان (حزب اسلامی) علیه این دولت شورید و در نهایت این دولت چنان تضعیف شد که بابرآمدن خلافت‌گرایان طالبان، در ۱۹۹۶ سرنگون شد. ایده اصلی نوشتار حاضر آن است تا با روش تحلیلی توصیفی با رویکرد تفسیری و با بهره‌گیری از مستندات تاریخی، علل شکست اخوان المسلمین در این کشور را در تأسیس حکومتی مقتدر و باثبات پی‌جویی کند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد علل ناکامی این جنبش را باید در عوامل درونی و بیرونی جستجو کرد؛ اختلافات داخلی، قومیت‌گرایی، نیازدگی و روزمره‌گی، افراطی‌گرایی، فاصله‌گیری از آرمان‌های تعریف‌شده اخوان، ضعف ایدئولوژی سیاسی از یک‌سو و سرکوب‌گری رژیم‌های حاکم، وابستگی به قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، آمیختگی با جریان‌های تکفیری و سکولار از سوی دیگر از جمله مهمترین عوامل داخلی و خارجی آن به شمار می‌رود.

واژه‌های کلیدی: اخوان المسلمین، جمعیت اسلامی، حزب اسلامی، افغانستان، سیاست.

^۱. دانشیار علوم سیاسی مجتمع آموزشی عالی علوم انسانی جامعه المصطفی العالمیه؛ alimir۲۴@gmail.com

^۲. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد علوم سیاسی مجتمع آموزشی عالی علوم انسانی جامعه المصطفی العالمیه؛



مقدمه

جنبش اخوان المسلمین مهمترین نهضت اسلامی سنی دوران معاصر است که ایدئولوژی آن آیین اسلام بود و حدود ۸۸ سال قبل توسط حسن البنا در کشور مصر ایجاد شد. این جریان در اصول سیاسی و اجتماعی خواهان بازگشت به اصول حکومت اسلامی در دوران صدر اسلام است. اخوان یک جنبش بین‌المللی است که در بسیاری کشورهای اسلامی عربی و غیرعربی هوادارانی دارد. این جنبش که در شهر اسماعیلیه مصر به رهبری حسن البنا بنیان نهاده شد، فعالیت خود را به دیگر کشورهای اسلامی گسترش داد. همچنین با تأثیر از اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی، سید قطب، محمد غزالی و محمد عبده و... در پاسخ به انحطاط داخلی مسلمانان و سلطه بیگانگان بر کشورهای اسلامی پدید آمد و دعوتش را جهانی کرد.

روابط فرهنگی مصر و افغانستان در سال ۱۹۵۵، پس از مسافرت جمال عبدالناصر به افغانستان کلید خورد. وی با مقامات افغانستان ملاقات کرد و دانشجویان افغانستان به مصر اعزام شدند. دانشجویان در دانشگاه الازهر مصر مشغول تحصیل شدند و در مدت اقامت‌شان با افکار جنبش اخوان المسلمین آشنا شده و تحت تأثیر افکار جنبش اخوان-المسلمین قرار گرفتند. تعدادی از آنها فلسفه سیاسی اخوانی را پذیرفتند و در حلقه‌های فعال آن شرکت نمودند و چون به افغانستان بازگشتند، به تأسیس حلقه‌های مشابه در دانشگاه کابل و سایر مدارس دینی پرداخته و فعالیتشان را گسترش دادند. الیور روآ محقق و افغانستان‌شناس فرانسوی، نام دو تن از استادان مصری دانشگاه شرعیات کابل را در سال‌های ۱۹۶۵ به نام‌های «جمال عمر» و «عبدل‌احمد اطوار» در دایره نفوذ اندیشه‌های اخوانی به افغانستان قرار داده است (روآ، ۱۳۹۰، ص ۱۱۲).

اخوان المسلمین که یک جنبش اسلامی-بین‌المللی بود، در افغانستان میان توده مردم و نخبگان به خوبی پذیرفته شد و به سرعت در این کشور رشد یافت. در ادامه این جنبش موفقیت‌های خیره‌کننده‌ای به ویژه در دوره جهاد علیه مداخله نظامی شوروی و رژیم مارکسیستی به دست آورد. این جریان به جنبش «اخوانی» معروف شده بود و حال آن که نام رسمی آن به روایتی (هیمن) سازمان جوانان مسلمان (هیمن، ۱۳۸۵، ص ۶۰) و به روایت دیگر (حق‌شناس) جمعیت اسلامی بود (حق‌شناس، ۱۳۸۵، ص ۲۷). این نوشتار می‌کوشد تا پس از نگاه گذرا به عوامل موفقیت اخوانی‌های افغانستان در سیاست معاصر افغانستان،

دلائل ناکامی آن را بویژه پس از سقوط رژیم مارکسیستی در سال ۱۹۹۲م بررسی کند.

۱. عوامل موفقیت اخوان المسلمین افغانی در تکوین و براندازی نظام سیاسی

قوت و ضعف یک جریان سیاسی به عوامل گوناگونی وابسته است. جنبش اخوانی در افغانستان فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است. در اینجا شایسته است که عوامل موفقیت اخوانی‌ها در سیاست افغانستان بویژه در دوره مبارزه علیه رژیم‌های جمهوری و مارکسیستی بررسی شود. ناکامی‌های این جنبش به تفصیل در ادامه خواهد آمد.

۱-۱- اسلام‌خواهی و دین‌باوری

از آنجا که افغانستان کشوری اسلامی است، مردم آن به مکتب اسلام، اصول و ارزش‌های آن باور دارند. مردم افغانستان به هر جنبشی که عنوان اسلامی را یدک کشیده و شعارهای اسلامی بدهد، به دید مثبت نگریسته و از آن با آغوش باز استقبال می‌کنند. جنبش اخوان المسلمین هم در افغانستان با شعارهای اسلامی فعالیتش را آغاز کرد. در آن زمان احزاب چپی و لائیک در افغانستان بخصوص در دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی فعال شده و به شدت علیه عقائد مردم و شعائر اسلامی می‌تاختند. این امر اساتید و دانشجویان اسلامی را به واکنش واداشت. نبی عظیمی در این زمینه می‌نویسد:

آن‌ها پلان و نقشه تولد دوباره اسلام را در کشوری که به سوی

بی‌دینی و الحاد رهبری می‌شد، بررسی نموده و تعهد سپردند تا این

کشور در آینده نیز اسلامی باقی بماند. آن‌ها اصول و موازین دولت

را که به زعم آن‌ها از شریعت و اساسات مذهبی صدر اسلام تخطی

نموده مورد انتقاد قرار می‌دادند. در نظر آن‌ها رفع حجاب زنان، بکار

گماشتن آن‌ها در ادارات دولتی در زیر یک سقف همراه با مردان،

یکجا بودن پسران و دختران در پوهنتون (دانشگاه) و فاکولته-

ها (دانشکده‌ها) در یک صف، ایجاد رستوران‌های رنگارنگ در شهر

کابل، صرف مشروبات الکلی و اشاعه افکار کمونیستی بین جوانان و

روشنفکران کشور بدعت تلقی گردید (عظیمی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۶).

قشر تحصیل کرده افغانستان به این نتیجه رسیده بودند که کشور به سوی کفر پیش می‌رود. برنامه‌های دولت به گونه‌ای بود که اسلام‌گراها احساس خطر کردند؛ برنامه‌های ضد دینی اخوان المسلمین افغانستان را به واکنش واداشت. آنها دولت را نه تنها مقصر می‌شمردند، بلکه آن را عامل همه بدعت‌های موجود در افغانستان می‌دانستند. به همین خاطر از عملکرد دولت ناراضی بوده و آن را به باد انتقاد می‌گرفتند. شعارهای اسلامی اخوان به سرعت میان مردم بخصوص تحصیل کرده‌ها گسترش یافت.

۲-۱. بحران‌های سیاسی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰

افغانستان در دوره صدارت محمد هاشم خان (۱۹۴۷-۱۹۳۳) دوره‌های سختی را تجربه کرد. زیرا در این دوران اختناق و استبداد بیداد می‌کرد و سران آزادی‌خواه و بزرگان اقوام زندانی و برخی نیز اعدام شده بودند. با فشار خانواده شاهی، هاشم خان در ۱۹۴۷ استعفا کرد و شاه محمود خان، عموی دیگر ظاهر شاه، بر کرسی صدارت تکیه زد. با آمدن شاه-محمود خان افغانستان شاهد فضای سیاسی نسبتاً باز شد. با آمدن سردار داود دموکراسی، شکست خورد و کشور به همان وضعیت اسف‌بار دوران هاشم خان بازگشت. حکومت داود خان با آنکه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بزرگی را هدف خود قرار داده بود، اما هرگز دست به اصلاحات سیاسی نزد. به گفته لطیف ناظمی حکومت او یک حکومت خودکامه بود و شخص او به دیکتاتوری دلبسته بود: «او همیشه به سیستم اراده فرد بر ملت تکیه می‌کرد. خواهان آن نبود که آزادی‌های دموکراتیک که در دوره شاه محمود خان آمده بود، ادامه یابد. هیچ‌گونه امکاناتی برای جامعه افغانستان و برای روشنفکران نمی‌داد. داود خان یک اصلاح-طلب بود، اما یک دیکتاتور. وطن‌خواه بود اما ضد دموکراسی و ضد مردم‌سالاری» (طنین، ۱۳۸۳، ص ۱۰۰).

اعمال مستبدانه سردار داود خان باعث شد که مردم نسبت به عملکرد دولت بدبین و معترض باشند. عدم توجه به قوانین اساسی، جلوگیری از مشارکت سیاسی و اجتماعی، ضعف حاکمان در انجام وعده‌ها و برنامه‌های در دست اجرا، بالا رفتن توقعات مردم از ایشان و بروز شکاف بین حکومت و مردم، عدم جذب اقشار روشن فکر و آگاه، عواملی بود که مشروعیت دولت را زیر سؤال برده بود.

ناکارآمدی دولت داوود در حل و فصل مسائل سیاست داخلی و خارجی بویژه در مواجهه با دولت تازه تأسیس پاکستان از یک سو و بالاگرفتن تب دموکراسی خواهی در جهان اسلام باعث شد ظاهرشاه با برکناری داود از نخست‌وزیری، نظام سلطنت مشروطه اعلام کند. در مارس ۱۹۶۳ ظاهرشاه با معرفی دکتر محمدیوسف، اولین صدر اعظم خارج از دربار بر سیستم تمرکزگرایی پایان داد. با روی کار آمدن دکتر یوسف، فضای سیاسی نسبتاً مناسبی برای فعالیت احزاب به خصوص جریانات اسلام‌گرا به وجود آمد. سران اخوان نیز با استفاده از این فضا به فعالیت خود در دانشگاه‌ها پرداخته و به جذب نیرو همت گماشتند.

۳-۱. فضای باز سیاسی دهه دموکراسی (۱۹۷۳-۱۹۶۳)

دهه شصت میلادی دهه بیداری قشرهای جوان و تحصیل کرده و ظهور احزاب سیاسی در افغانستان است. با توسعه پیوسته شبکه آموزشی دولتی، گروه‌های در حال افزایش تحصیل کرده‌ها به طرف ایدئولوژی‌های جهانی جلب شدند. دکتر سید عسکر موسوی این دوره را دوره رستاخیز سیاسی می‌نامد: «دهه شصت از سال‌های بسیار حساس سیاسی حتی در اروپا و کشورهای آمریکای لاتین است و در آفریقا پایان دوره استعمار است. این تحولات خودش را به افغانستان می‌رساند» (طنین، ۱۳۸۳، ص ۱۲۸).

سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۲ در مجموعه دانشگاهی کابل که تا به آن وقت، این همه دانشجو به خود ندیده بود، سال‌های جوش و خروش سیاسی است. این اغتشاشات به دلیل منش لیبرال رژیم و مشاجرات پر سر و صدای پارلمان، آزادی عمل بیشتری می‌یابد و شاخه دانشجویی (اسلامیست‌ها) موسوم به «سازمان جوانان مسلمان» به سرعت به صورت فعال‌ترین بخش جنبش در می‌آید. بدین ترتیب فعالیت اسلامیست‌ها روز به روز بیشتر شده و حضورشان در مراکز علمی- دانشگاهی گسترش می‌یابد و در انتخابات دانشگاه سال ۱۹۷۰م اکثریت را شامل می‌شود. درباره فعالیت‌های سیاسی- فرهنگی جنبش در دانشگاه‌های کابل باید گفت، نهضت جوانان مسلمان از همان ابتدا به اتحادیه محصلین پیوست و در مناظرات سیاسی و مباحث فرهنگی و نیز در فعالیت‌های انتخاباتی اتحادیه، مشارکت فعال داشت. چنانچه در انتخابات اول اتحادیه محصلین از مجموع ۳۶ کرسی ۹ کرسی و در انتخابات دوم ۱۲ کرسی را به خود اختصاص داد. در سال ۱۳۵۲ از ۵۴ حوزه، نهضت جوانان مسلمان در ۴۴ حوزه به پیروزی رسیدند؛ در حالی که مارکسیست‌ها در مجموع (خلق، پرچم، شعله

جاوید) در ۸ حوزه برنده شدند (بینش، ص ۲۴۱).

۱-۴. تغذیه فکری و سازمانی از اخوان المسلمین بین‌المللی

اخوانی‌های افغانستان خود را در ابتدا «سازمان جوانان مسلمان» می‌خواندند و این نخستین اقتباس آنان از حسن البنا و اخوان المسلمین مصر بود؛ چراکه در سال ۱۹۲۷م در مصر نیز جنبشی با همین نام وجود داشت که حسن البنا پیش از آنکه اخوان المسلمین را تأسیس کند، عضو «جنبش مسلمان» بود. بنابراین تشابه اسمی میان سازمان جوانان مسلمان «در افغانستان» و «جنبش جوانان مسلمان» در مصر را نمی‌توان تصادفی انگاشت. هم‌چنین در سال ۱۹۷۲ م بخشی از اعضای سازمان جوانان در افغانستان شاخه‌ای تحت عنوان «جمعیت اسلامی» تشکیل دادند که در رأس آنها برهان‌الدین ربانی قرار داشت. ربانی به تقلید از «جمعیت اخوان المسلمین» بر استفاده از نام «جمعیت» تأکید می‌ورزید و از عناوینی مانند «حزب»، «نهیضت»، «سازمان» و یا هر عنوان دیگر پرهیز می‌نمود. جالب این است که حسن البنا نیز بر عنوان «جمعیت» اصرار بسیار داشت و با همین عنوان از دولت مجوز گرفت. در ماده دوم از بخش دوم اساسنامه اخوان المسلمین نیز آمده است: «اخوان المسلمین جمعیت اسلامی همه‌جانبه‌ای بوده و برای تحقق آنچه که اسلام به خاطر آن موجودیت یافته است، عمل می‌کند» (همان، ص ۲۰۷).

تقلید از نظریات و شعارهای جنبش اخوان المسلمین مصر که در سال ۱۹۲۸ توسط حسن البنا بنیان‌گذاری شد و ترجمه‌ی آثار و نوشته‌های آنها که به‌صورت گسترده مورد استفاده وابستگان و هواداران نهضت اسلامی قرار گرفت، آنها را در محیط‌های آموزشی و حتی میان عامه‌ی مردم به اخوانی‌ها معروف ساخت. کتاب‌هایی که در ایران از نویسندگان اعضای اخوان المسلمین مصر به خصوص سید قطب و برادرش، محمد قطب، ترجمه و چاپ می‌شد، به داخل افغانستان انتقال می‌یافت. منابع فکری جنبش اسلام‌گرا در افغانستان را همین آثار و نوشته‌های رهبران اخوان المسلمین تشکیل می‌داد. به هر حال آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که منابع تغذیه فکری اعضای جنبش جوانان یا مستقیماً اخوان المسلمین مصر بوده یا آثار کسانی که متأثر از افکار و اندیشه‌ی اخوان المسلمین مصر اند. از آنجاکه این اشخاص میان جامعه اسلامی از محبوبیت خاصی برخوردار بودند، اخوان المسلمین افغانستان هم با استفاده از نظریات اسلامی اینها به سرعت میان مردم افغانستان

جایگاه ویژه‌ای یافتند.

۱-۵. بالاگرفتن تب جهاد

در سال ۱۳۵۷ کودتای خونین کمونیستی در افغانستان صورت گرفت. رژیم مارکسیستی کابل با بی‌رحمی تمام مخالفین خود را گروه گروه دستگیر و به جوخه‌های اعدام می‌سپرد. مردم فهمیدند که رژیم کودتایی، رژیمی کمونیستی و وابسته به رژیم الحادی شوروی و مخالف باورهای دینی آنهاست، و از جانب دیگر کمونیست‌ها هم عقاید، باورها و سنن مردم را به سخره گرفتند. اینجا بود که عالمان دینی و سران نهضت به میدان آمدند و اعلام جهاد نمودند و کشته‌شدگان این راه را شهید و مستحق بهشت برین دانستند. با صدور فتوای جهاد توسط علما در افغانستان، مردم به خصوص جوانان از فتوای جهاد به گرمی استقبال نموده دسته دسته به صفوف مجاهدان پیوسته و مبارزه مسلحانه را در تمامی مناطق افغانستان گسترش دادند. بسیاری از مردم حیات، شرف و کرامت انسانی خود را در خطر دیده و به ناچار برای زنده و مصون ماندن از تعدی، تجاوز و بی‌حرمتی، دست به اسلحه برده و به مبارزه برخاستند. حتی کسانی که مشمول حکم جهاد نمی‌شدند هم با برداشتن اسلحه به صفوف مجاهدین پیوستند تا از عقائد و باورهای دینی‌شان دفاع کنند. رژیم کمونیستی احساس خطر کرد و با تمام قوا به سرکوبی مبارزان راه آزادی پرداخت.

۱-۶. مساعد بودن شرایط منطقه‌ای

۱-۶-۱. پیروزی انقلاب اسلامی ایران

یک سال بعد از کودتای کمونیستی در افغانستان، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید. پیروزی انقلاب اسلامی ایران جهان را تکان داد و به خصوص در کشورهای اسلامی آثاری همه جانبه گذاشت. این حادثه بزرگ مردم افغانستان را امیدوار ساخت که می‌توان با قدرت ایمان و بادست خالی هم بر رژیم دیکتاتور تا به دندان مسلح پیروز شد و آن را به زانو در آورد و به جای آن حکومتی اسلامی به وجود آورد. یکی از رهبران اخوان در افغانستان در سال ۱۳۵۸ در جمعی از طلاب و دانشجویان پاکستانی چنین گفت: «پیروزی انقلاب اسلامی ایران، با ارمغانی که به ملت تقدیم کرد و آن چیزی را که به وجود آورد، پرده‌های یأس و ناامیدی را پاره کرد. غلبه نیروی اسلامی این انقلاب بر

استعمار و در هم کوبیدن نظام استبدادی شاهی به مسلمانان ثابت کرد که ظلم و استبداد دیگر نمی‌تواند خشم ملت را خاموش کند. توپ و تانک نمی‌تواند جلو ایمان و عقیده را بگیرد. شاه با تمام قدرت خود نتوانست سیلاب انقلاب را مانع شود و به لطف خداوند انقلاب پیروز گردید و پرچم توحید را در فضای ایران اسلامی به اهتزاز در آورد» (ربانی، ۱۳۶۵، ص ۷۱). با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ملت مسلمان افغانستان روحیه تازه‌ای یافتند. پس از آن در سال ۱۳۵۸ انقلاب افغانستان سراسری و فراگیر شد.

۱-۶-۲. اشغال افغانستان توسط شوروی

ارتش سرخ شوروی با دکتین حمایت از رژیم‌های کمونیستی در ۲۴ دسامبر سال ۱۹۷۹م افغانستان را به اشغال خود درآورد و با قتل حفیظ امین، بیرک کارمل را به جای او نشاند. بامداد روز جمعه ششم جدی هنگامی که مردم از خانه‌هایشان بیرون آمدند، کوچه‌ها و خیابان‌ها و نقاط حساس شهر را پر از سربازان مسلسل به دست ارتش سرخ و تانک‌های روسی دیدند. بعد از اشغال افغانستان توسط ارتش متجاوز سرخ شوروی، قیام مردمی سرتاسر افغانستان را فراگرفت. اشغال کشور توسط یک کشور غیر مسلمان کمونیست انگیزه دفاع از وطن را برای مردم افغانستان به وجود آورد و با این انگیزه اخوان المسلمین با تمام توان پا به میدان نهاده و مبارزه مسلحانه را علیه نیروهای اشغال‌گر و دولت دست‌نشانده‌اش آغاز نمودند. این حرکت اخوان المسلمین حمایت همه ملت را در پی داشت و می‌توان گفت یکی از عوامل موفقیت اخوان در این دوره حمایت همه‌جانبه ملت از اخوان المسلمین بود.

۱-۶-۳. حمایت کشورهای غربی و اسلامی

اشغال افغانستان توسط شوروی، با مخالفت وسیع در سراسر جهان مواجه شد. به جز عده‌ای معدود که منافعشان با منافع شوروی گره خورده بود، بقیه کشورهای یک‌صدا اعتراضشان را به این تجاوز اعلام نموده و آن را محکوم کردند. سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای نیز، به مخالفت پرداخته و این تجاوز را محکوم کردند. مجمع عمومی سازمان ملل در اولین نشست خود بعد از تجاوز در ژانویه ۱۹۸۰م طی قطعنامه‌ای آن را محکوم کرد و خواستار خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان شد (طنین، ۱۳۸۴، ص ۲۹۶). این قطعنامه با ۱۱۱ رأی موافق و ۲۲ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع، به تصویب رسید. از آنجاکه آمریکا یگانه رقیب شوروی بود و از او بخاطر شکست در ویتنام کینه به دل داشت، بهترین

فرصت را به دست آورد تا انتقام شکست در ویتنام را از رقیب دیرین خود بگیرد. از این رو از تمام کشورها خواست که با تمام توان به کمک مجاهدان افغانستان بشتابند. در واکنش به حمله شوروی به افغانستان، عربستان سعودی، پاکستان، مصر و ترکیه بیشترین هم‌خوانی را با آمریکا نشان دادند. اروپای غربی نیز متحد آمریکا بود و عجیب‌تر اینکه چین کمونیست برخلاف ایدئولوژی‌اش شوروی را محکوم کرد و جمهوری اسلامی ایران هم با تمام خصومت‌هایی که با آمریکا داشت، در برابر اشغال افغانستان توسط شوروی با آمریکا در یک‌جهت قرار گرفت و سیل کمک‌های مالی و تسلیحاتی غربی‌ها و کشورهای اسلامی برای مجاهدین افغانستان به پاکستان سرازیر شد و در اختیار جهادیون افغانستان که اخوانی‌ها سهم مهمی در بین آنها داشتند، قرار گرفت.

۲- عوامل هزیمت اخوانیسم در افغانستان

چنانچه پیشتر اشاره شد، قوت و ضعف یک جنبش سیاسی به عوامل گوناگونی بستگی دارد. پس از بررسی عوامل موفقیت اخوان اینک به عوامل شکست و سقوط اخوانیسم در افغانستان می‌پردازیم. این عوامل در دو بخش درونی و بیرونی واکاوی می‌شود.

۲-۱. عوامل درونی

۲-۱-۱. افتادن در ورطه قوم‌گرایی

سران نهضت اخوانی که در ابتدا با شعارهای اسلامی وارد جریان‌های سیاسی کشور شدند، در ادامه راه به تعصب‌های قومی و مذهبی گرفتار آمدند. گلبدین حکمتیار خود را نماینده قوم پشتون، برهان‌الدین ربانی خود را نماینده قوم تاجیک و اقلیت‌های فارسی‌زبان می‌دانست. سایر رهبران جهادی هم خود را نماینده قوم خاص خود معرفی می‌کردند. اینان برخلاف منافع ملی به شدت در پی مطالبات حزبی و قومی خود بودند و گاهی با یکدیگر ائتلاف و گاهی هم علیه یکدیگر فتوای جهاد صادر می‌کردند. این امر بعضاً سبب برخوردهای خونین میان پیروان نهضت می‌شد. گرچه وجود یک دشمن مشترک (حکومت کمونیستی) مانع جنگ تمام‌عیار میان هواداران و پیروان نهضت بود؛ ولی این وضعیت به مثابه آتش زیر خاکستری بود که هر لحظه احتمال شعله‌ور شدن آن می‌رفت و نتیجه‌اش

فردای پیروزی مجاهدین خود را نشان داد. قوم‌گرایی میان سران نهضت به حدی پررنگ بود که حتی حاضر بودند با احزاب و اشخاص کمونیستی و چپی که مربوط قوم خودشان بودند ائتلاف نمایند. با پیروزی مجاهدین همه مقامات دولت که پشتون تبار بودند در کنار حکمتیار و تمامی مسئولین رده بالای کمونیستی تاجیک تبار در کنار مسعود و تمامی افراد هزاره تبار در کنار آقای مزاری قرار گرفتند. (عظیمی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲).

۱-۲-۲. اختلافات داخلی

جنبش اخوان المسلمین در افغانستان از همان سال‌های ابتدایی دچار اختلافات داخلی شد و انشعابات در آن رخ داد. در حقیقت میان سران نهضت دو طرز تفکر وجود داشت؛ یک مجموعه که در رأس‌شان برهان‌الدین ربانی قرار داشت، مشی اعتدالی را در پیش گرفت و خواهان بالا بردن سطح آگاهی مردم شد. در نتیجه خواهان انقلاب توسط مردم بودند. در مقابل مجموعه‌ای دیگر مشی تندرو و مبارزه مسلحانه را می‌پسندیدند و خواهان اقدام براندازانه بودند و در رأس این مجموعه جوان پرشور و جسور گلبدین حکمتیار قرار داشت. اولیو روآ افغانستان‌شناس فرانسوی، تفکر ربانی را که فارغ‌التحصیل الازهر است، اعتدالی و صوفی مشرب خوانده که روحیه هم‌گرایی دارد؛ اما حکمتیار را جوان پرشور و تندرو معرفی می‌کند که هنوز تحصیلاتش را به پایان نرسانده و عده‌ای از دانشجویان را کنارش جمع کرده و همیشه در تجمعات اعتراضی و تظاهرات شرکت می‌کند (روآ، ۱۳۷۰، ص ۱۱۶).

به هر حال دو شیوه تفکر در نحوه مبارزه میان آنها وجود داشت. گلبدین حکمتیار از طرفداران جدی شورش نظامی محسوب می‌شد که بیش از همه به موفقیت اقدام نظامی اطمینان داشت. اما ربانی معتقد بود که مردم به پختگی و آمادگی لازم نرسیده و باید صبر و بردباری داشته و به تدریج به نفوذ در ارتش اقدام کنیم تا به یک ضد کودتا دست بزنیم (روآ، ۱۳۷۰، ص ۱۱۸). سرانجام شاخه‌ای از اخوانی‌ها به رهبری حکمتیار موفق شدند که رهبران نهضت را متقاعد سازند اولین شورش مسلحانه را در تابستان ۱۳۵۴ در لغمان و پنجشیر به راه اندازند که به ناکامی انجامید (اندیشمند، ۱۳۸۳، ص ۲۲) و به مرور زمان انشعابات و اختلافات بیشتر دامن‌گیر نهضت اسلامی در افغانستان شد.

پاکستان و احزاب اسلامی این کشور تلاش کردند تا از انشعاب در نهضت جلوگیری نمایند که در این امر به موفقیت چندانی دست نیافتند یا اگر هم موفق شدند، زودگذر بود.

دولت وقت پاکستان و احزاب اسلامی این کشور تلاش‌های بسیاری برای وحدت احزاب جهادی به خرج دادند. اما زمانی که قالب یک حزب برای چند رهبر تنگ باشد، تجربه دوباره نیز بیهوده است و به این دلیل نتیجه کاملاً معکوس داد و از دامن هر ائتلاف و اتحاد حزب جدیدی زاده شد که می‌توان سال ۱۳۵۸ را سال تولد احزاب در پاکستان نامید. یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد: «در ژوئن ۱۹۷۸م جبهه نجات ملی ایجاد می‌شود. در پاییز همان سال صبغت‌الله مجددی به ریاست این ائتلاف انتخاب می‌شود. توانا، معاون ربانی، به‌عنوان دبیر جبهه برگزیده شد. اما خیلی زود مجددی این جبهه را به صورت حزبی شخصی نظیر سایر احزاب درمی‌آورد و ربانی آن را ترک می‌کند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ص ۲۷۰).

به دنبال این شکست تلاش دوباره‌ای صورت گرفت. این بار سه جریان «حزب اسلامی»، «جمعیت اسلامی» و مجموعه پراکنده «خدام الفرقان» تحت عنوان «حرکت انقلاب اسلامی» گرد هم آمدند. باز هم حرکت انقلاب اسلامی به حزب مستقل به رهبری مولوی محمدنبی محمدی تبدیل شد. طولی نکشید که «حزب اسلامی» نیز دچار انشعاب شد و مولوی یونس خالص حزب جدیدی به نام «حزب اسلامی» تشکیل داده و خود در رأس آن قرار گرفت. در سال ۱۹۸۰م (اواخر ۱۳۶۰) تمامی احزاب مقیم پشاور با پافشاری حکومت پاکستان یک تشکیلات جدیدی را به وجود آوردند و عبدالرب رسول سیاف که هم از رهبران سابق نهضت بود و هم تازه از زندان آزاد شده بود و وجهه بی‌طرفی داشت را در رأس آن قرار دادند. اسم این ائتلاف را «اتحاد اسلامی» گذاشتند. نتیجه این ائتلاف هم به اختلاف ختم شد. پس از چندی آقای سیاف حزب مستقلی را به همین نام تشکیل داد.

۱-۲-۳. دنیازدگی و روزمرگی

گرچه اخوان المسلمین افغانستان با اهدافی چون مبارزه با بدعت‌ها، انحراف‌ها و ناهنجاری‌های جامعه آن روز و... پا به عرصه وجود نهاد و شعار بازگشت به اسلام واقعی را سر می‌داد، اما به مرور که نهضت با دنیای خارج ارتباط پیدا کرد و کمک‌های خارجی را دریافت نمود، سران نهضت اسلامی کم‌کم دنیاباز شده و از اهداف اخوان فاصله گرفته و به مسائل اقتصادی توجه بیشتر می‌نمودند. این موضوع در زمان تجاوز شوروی به افغانستان برجسته‌تر شد.

با حمله شوروی به افغانستان، آمریکا که رقیب و دشمن شوروی بود، فرصت بدست آورد تا انتقام شکست در ویتنام را از رقیب قدر خود بگیرد و با تمام توان به میدان آمده و حمایت همه جانبه خود از مقاومت مردم افغانستان را اعلام کرده و از کشورهای همسوی خود خواست تا به کمک مجاهدین افغانستان شتافته و جلو پیشروی ارتش سرخ را بگیرند. با این فراخوان عربستان سعودی، پاکستان، مصر و ترکیه بیشترین هم‌خوانی را با آمریکا نشان دادند. اروپای غربی نیز متحد آمریکا بود و عجیب‌تر این که چین کمونیست برخلاف ایدئولوژی‌اش شوروی را محکوم کرد و جمهوری اسلامی ایران هم با تمام خصومت‌هایی که با آمریکا داشت در برابر اشغال افغانستان توسط شوروی با آمریکا در یک جهت قرار گرفتند و کمک‌های هنگفتی به افغانستان سرازیر و به دست سران نهضت قرار گرفت. این کمک‌های هنگفت سران نهضت را در دام دنیازدگی انداخت و سردمداران نهضت از اهداف اولیه اخوان فاصله گرفتند. (عظیمی ۱۳۷۷ ص ۱۱۲).

۴-۲-۱. روی آوردن به قدرت‌طلبی

ملت افغانستان صادقانه جهاد کردند و شوروی را از خاک خود بیرون کردند. اما اختلافات و قدرت‌طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌های برخی سران جهادی، جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی را شعله‌ور ساخت و افغانستان را در بحران دیگری انداخت. اختلافات تنظیمی و گروهی، عدم تحمل یگدیگر و انحصار قدرت در حزب خود پس از پیروزی جهاد، از یک سو بی‌نظمی‌ها و ناهنجاری‌ها را در داخل کشور بوجود آورد و از سویی هم زمینه مداخلات غیرمستقیم غربی-ها و استخبارات برخی کشورهای منطقه را فراهم ساخت. رهبران جهادی پس از پیروزی جهاد مردم افغانستان دچار حرص قدرت‌طلبی شدند و هوس رسیدن به اقتدار بیشتر، آنان را در بسیاری موارد دچار غرض‌ورزی‌های سیاسی و انکار حقایق کرد.

قدرت‌طلبی و ضعف نفسانی رهبران جهادی قابل چشم‌پوشی نیست. بعد از پایان کمونیسم، نظام خیالی مردم افغانستان به نام حکومت اسلامی شکل گرفت که در چند هفته اول این حکومت اکثریت قاطع مردم مسلمان از آن استقبال کردند؛ ولی دیری نگذشت که رهبران این نظام قاطعانه از راه اسلام تخطی کردند و اختلافات مذهبی، منطقه‌ای و قومی را بروز دادند (شهرانی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۴). اگر مجاهدین با هم متحد می‌شدند و با یک استراتژی واحد و درست عمل می‌کردند و به فکر منافع زودگذر نبودند، دیگر مسئله‌ای به نام

این یا آن گروه به میان نمی‌آمد. اگر واقعاً رهبران ما یکدیگر را تحمل می‌کردند و از خودخواهی و غرور بی‌جا دست بر می‌داشتند، با یکدیگر متحد می‌شدند و امنیت و آرامش مردم و بازسازی کشور را فراهم می‌کردند و امروز به این همه بدبختی مبتلا نمی‌شدیم (خیرخواه، ۱۳۹۱، ص ۱۱۲).

۱-۲-۵. افراط‌گرایی

اکثر رهبران نهضت اسلام در افغانستان با عملکرد افراطی خود زندگی مسالمت‌آمیز در این کشور را به خطر انداخته و عامل ناامنی، ترور، انتحار و صد عمل ضد انسانی و اسلامی شده‌اند. از جمله چهره‌های افراطی نهضت در افغانستان گلبدین حکمتیار است. حکمتیار در دوران جهاد، در نوک پیکان حملات تبلیغاتی حکومت‌های تحت‌الحمایه روس‌ها بود. هیچ رهبری از رهبران جهاد به اندازه او به جنگ و خشونت متهم نبود. اما حکمتیار بعضی از رقباي قدرتمندش هم چون احمدشاه مسعود را به سازش و تفاهم با روس‌ها متهم می‌نمود و از این جهت تلاش می‌کرد از طریق نفوذ در دولت کابل، آن را از درون فروپاشد و یا با کودتای داخلی به نفع حزب اسلامی دگرگون سازد. کودتای شهنواز تنی بر علیه نجیب با همکاری وسیع حزب اسلامی صورت گرفت. حزب اسلامی و شخص حکمتیار از این اقدام حمایت نموده و در برابر انتقاد رهبران مجاهدین، این اقدام را «قیام افسران» نامیدند و برای مشروع بودن آن مستندات قرآنی هم ارائه کردند (شهادت، ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان، ۱۳۶۹، ص ۵).

میان رهبران اخوانی، یونس خالص یک افراطی متعصب به تمام معنا بود. وی یک ملای ساده پشتون و ناسیونالیست پرشور بود. او معاهده ژنو را یک مداخله در امور افغانستان تلقی می‌کرد. وی یک ضد شیعه افراطی بود و با بن‌لادن روابط خوبی داشت. آی اس آی بزرگترین سهم یک سوم اضافه تر از ۳ میلیارد دالر اسلحه و پول نقدی را که سی آی ای در جهاد سرمایه‌گذاری کرده بود به خالص می‌پرداخت (به نقل از خاطرات پیتر تامسون، سفیر وقت آمریکا در پاکستان). خالص با وجود پیروی از ایدئولوژی سنی افراطی به عنعنات پشتونوالی پایبند بود. او در دهه ۱۹۶۰ به حزب اخوان المسلمین پیوست و اولین افغانی بود که آثار سید قطب را به پشتو ترجمه کرد. (روا ۱۳۷۰، ص ۱۷۳).

۱-۲-۶. فاصله‌گیری از آرمان‌های اخوان

به مرور زمان نهضت دچار اختلاف و چنددستگی شد و سران نهضت به جان هم افتادند و یکدیگر را به کفر و بی‌دینی متهم ساختند. در این زمینه آی اس آی پاکستان و عرب‌های تندرو نقش اساسی داشتند. حتی عرب‌ها و حکمتیار در همکاری با آی اس آی، جلساتی را به منظور محاکمه غیابی مسعود در شهر پیشاور تشکیل دادند که گویا مسعود کمونیست و یک شخص فاسد و شراب‌خور است. یکی از عرب‌های حاضر در جهاد افغانستان می‌گوید: «هم‌زمان با اوج‌گیری تبلیغات بر ضد مسعود، عرب‌ها سلسله جلسات را به منظور محاکمه غیابی وی ترتیب دادند که از شرکت‌کنندگان در جلسات، تنها دو نفر از مسعود دفاع کردند و ۲۱ نفر دیگر علیه او بودند. دو نفری که از مسعود دفاع می‌کردند، عبارت بودند از: عبدالله انس، داماد شیخ عبدالله عزام و دیگری به نام قاری عبدالرحیم از الجزایر که هر دو مدتی را با مسعود به سر برده و امیر را از نزدیک می‌شناختند و مورد اعتماد او بودند. ۲۱ نفر دیگر که از اتباع کشورهای الجزایر، مصر و یمن بودند، مسعود را مسلمان نمی‌دانستند و امرا را متهم به کفر می‌کردند (عزام و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۲۷۱).

این‌گونه مسائل میان پیروان اخوان بذر نفاق پاشید و زمینه‌های برخورد‌های خونین را بین اعضا فراهم کرد. تا جایی که یکدیگر را به کفر و شرک متهم می‌کردند و حتی نسبت به یکدیگر از کمونیست‌ها هم بدبین‌تر بودند و جنگ با یکدیگر را مقدم بر جنگ با روس‌ها می‌دانستند. جنگ‌های خونینی بین نیروهای حکمتیار و احمدشاه مسعود از چهره‌های مطرح جهادی- درگرفت. چنین بود که سران نهضت نسبت به یکدیگر بدبین شده و همدیگر را تا سرحد کفر متهم می‌کردند و این وضعیت میان هواداران احزاب جهاد نفرت و بدبینی ایجاد کرد و زمینه برخورد‌های خونین را فراهم آورد. سران نهضت به جای اینکه منافع ملی را در نظر بگیرند، برای کوبیدن حریف به هر دری متوسل می‌شدند. کم‌کم دیگر اهداف نهضت و اهداف جهاد به فراموشی رفته و هر چه نیرو داشتند، برای شکست حریف به کار می‌گرفتند. در این مورد سازمان آی اس آی پاکستان، عرب‌های تندرو و عمال سعودی و بخصوص وهابیت نقش اساسی داشتند.

۱-۲-۷. ضعف ایدئولوژی سیاسی

با پیروزی مجاهدین و سقوط رژیم کمونیستی انتظار می‌رفت اسلام‌گراها با برپایی یک

حکومت گسترده بتوانند از تمام اقشار ملت نمایندگانی داشته باشند و به آرزوی دیرینه ملت افغانستان جامه عمل بپوشانند. اما یکی از عوامل عدم موفقیت سران نهضت در برپایی یک حکومت اسلامی، ضعف ایدئولوژی سیاسی سران نهضت اسلامی به ویژه اخوانی ها بود. از عوامل مهمی که در درگیری گروه ها نقش بسیار اساسی داشت این بود که گروه های جهادی نتوانستند الگوی حکومتی مطلوبی برای اداره کشور ترسیم کنند که ممثل اراده مردم افغانستان باشد. در حقیقت آنها اصلاً تئوری خاصی برای اداره کشور نداشتند تا بر اساس آن به اداره امور بپردازند. ارزیابی دقیق و بی طرفانه ای از عملکردها و مشی سیاسی و نظامی بسیاری از احزاب قبل از پیروزی و بعد از سقوط حکومت نجیب الله، نشان می دهد که آنها برای ایجاد سیستمی که بتواند صلح و امنیت را در کشور تأمین کند و با توجه به واقعیت های اجتماعی ملی و مذهبی در کشور یک حکومت ممثل اراده مردم افغانستان بوجود آورد آمادگی نداشتند (ماهنامه بامیان، ۱۳۸۲، شماره ۲، ص ۱۸).

۲-۲. عوامل بیرونی

۲-۲-۱. سرکوبگری رژیم های سیاسی

فعالیت اخوان در افغانستان زنگ خطر را برای رژیم جمهوری محمداود به صدا در آورد. محمداود که یک ملی گرای پشتون و فرد غیر مذهبی بود، به کمونیست های پرچمی تکیه نمود و پرچمی ها که وزارت داخله (کشور) را در دست داشتند، به بازداشت گسترده اسلام گرایان دست زدند. با وجود آنکه «ربانی و عبدالرحیم نیازی به عنوان آخرین تلاش به داود روی آورده و حمایت مشروط خود را در قبال قطع رابطه او با کمونیست ها اعلام کردند، اما از این پیشنهاد استقبال نشد و سران اصلی جنبش به استثنای نیازی به خارج از افغانستان گریختند. نویسنده کتاب اردو و سیاست می نویسد: «پرچمی ها وزارت داخله (فیض محمد) را به دست آوردند و به بازداشت اسلامیست ها رو آوردند. نیازی و ربانی به عنوان آخرین تلاش به داود رو آوردند و حمایت خود را در مقابل قطع رابطه با کمونیست ها به او پیشنهاد کردند. این کار با شکست مواجه شد و سران اصلی جنبش به استثنای نیازی به خارج فرار کردند (عظیمی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۸). از این به بعد دیگر دولت در برابر نهضت اسلامی شدت عمل بیشتر به خرج داد و موج دستگیری اعضای نهضت اسلامی شد. دکتر محمد صدیق فرهنگ از این رویداد چنین روایت می کند:

« پرچمیان که ضرب شست عناصر اخوانی را در پوهنتون (دانشگاه) تجربه کرده بودند، پس از فراغت از متهم نمودن میوند وال درصدد قلع و قمع جمعیت‌های اسلامی برآمدند و محمد داود را به اجرای این کار قانع یا وادار کردند. در این وقت رهبری جنبش اسلامی در پوهنتون با استاد غلام محمد نیازی، رئیس فاکولته (دانشکده) شرعیات بود. اندکی پس از کودتای ۱۹۷۳ استاد نیازی بدون دلیل معلومی گرفتار (بازداشت) شد و پس از آن، پلیس به سراغ سایر رهبران و فعالان جمعیت اسلامی برآمد. بعضی از اینان هم دستگیر شدند، اما عده دیگر فرار را اختیار کردند؛ مانند استاد برهان‌الدین ربانی که چون پلیس برای بازداشت او به پوهنتون آمد، به کمک محصلان طرفدارش فرار کرد و از بیراهه خود را به پاکستان رساند. از جمله دانشجویان گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود هم موفق شدند از چنگ پلیس بگریزند و در پاکستان جا گرفتند.» (فرهنگ

۱۳۸۹، ص ۲۳)

به طور کلی داودخان سران نهضت اسلامی را در لیست سرکوبی قرارداد. پلیس در جلسات جوانان مسلمان نفوذ کرد و حدود ۲۰۰ نفر از آنها را بازداشت کرد و تعدادی از آنها را به جوخه اعدام سپرد. از آن جمله می‌توان از مهندس حبیب الرحمن نام برد که در سال ۱۳۵۳ توسط شخص فیض محمد، وزیر داخله داود خان، تیرباران شد. حملات برای دستگیری افراد سرشناس نهضت اسلامی از سوی پلیس شدت یافت. با تشدید دستگیری‌ها عده‌ای از اعضای نهضت اسلامی پنهان شدند و سپس به پاکستان پناه بردند. دولت داودخان با شدت عملی که در برابر نهضت اسلامی از خود نشان داد، عملاً نهضت اسلامی را به دامن پاکستان انداخت. شدت عمل دولت وقت علیه نهضت اسلام زمانی به اوج خود رسید که نهضت اسلامی دست به یک اقدام براندازانه علیه دولت زدند که این اقدام با شکست مواجه شد. با شکست این اقدام دولت وقت اعضای نهضت را دستگیر کرد. در

نتیجه این حرکت، تعدادی از رهبران آن به پاکستان فرار کردند و بعضی گرفتار و محاکمه شدند. از جمله سه تن اعدام، ۷۴ تن محکوم به زندان و ۱۶۰ نفر تبرئه شدند (فرهنگ، ۱۳۸۹، ص ۲۴).

۲-۲-۲. وابستگی به قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای

با اشغال افغانستان توسط شوروی سابق علما و بخصوص سران نهضت اسلام اعلام جهاد کردند و ملت افغانستان را به مبارزه با شوروی و حکومت مارکسیستی دعوت نمودند. با این فراخوان ملت به پا خاست و مبارزه را آغاز کرد. با اعلام جهاد توسط علما جنگ به شدت ادامه پیدا کرد و گسترش یافت. روس‌ها و رژیم کابل برای سرکوبی مقاومت اسلامی علاوه بر استفاده از تاکتیک‌های مختلف نظامی مانند سیاست رعب و وحشت، از هر نوع سلاح‌های به‌روز برای درهم شکستن جبهه مقاومت استفاده کردند.

از طرفی اشغال افغانستان توسط شوروی، غربی‌ها بخصوص آمریکا را که رقیب دیرین شوروی بود، نگران و سراسیمه کرده بود. کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا بر این باور بودند که پاکستان مانع رسیدن روسیه به آب‌های گرم دریای هند است و اگر جلوی پیشروی روسیه در افغانستان گرفته نشود، پاکستان دیر یا زود در اثر فشارهای نظامی روسیه در افغانستان و کشور هند -هم پیمان روسیه شوروی- فروخواهد پاشید و بالاخره روسیه به آرزوی دیرین خویش که رسیدن به خلیج فارس و اقیانوس هند است، خواهد رسید. رسیدن قوای روس به خلیج فارس به کلی وضع سیاسی منطقه را دگرگون خواهد ساخت. اگر جلوی این کار به طور جدی گرفته نشود، کشورهای غربی و آمریکا با یک بحران بزرگ سیاسی و اقتصادی مواجه خواهند شد. (موسوی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۳)

جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا و مشاور سیاسی وی، آقای زیگنفر برژنسکی علیه تعرض روسیه در افغانستان، اتحادیه‌ای از کشورهای عرب و غربی بوجود آورد که متشکل از کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان، چین، ترکیه، عربستان سعودی، مصر و شیخ‌نشینان خلیج فارس بود. آمریکا از متحدین خود خواست که با تمام توان به کمک مجاهدینی بیایند که در برابر ارتش سرخ شوروی مبارزه می‌کنند. جمهوری اسلامی ایران نیز به مجاهدین غرب و مرکز افغانستان کمک‌های نظامی و مالی می‌کرد. به دستور آمریکا سیل کمک‌های نظامی و مالی از کشورهای غربی و عربی به پاکستان سرازیر شد و از آنجا هم در اختیار

سران نهضت اسلامی قرا گرفت. متأسفانه این کمک‌ها به مرور زمان سران نهضت اسلامی را چنان وابسته به کشورهای کمک‌کننده کرد که سران نهضت هیچ گونه ابتکاری از خود نداشته و فقط مجری برنامه‌های کشورهای کمک‌کننده شدند.

رئیس جمهور وقت آمریکا از کنگره تقاضا کرد مجموعه کمک‌های اقتصادی و نظامی را که برای پاکستان جهت کمک به مجاهدین افغانستان پیشنهاد شده است تصویب کند (موسوی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۳). این بیانیه به مثابه اعلان جنگ با شوروی بود و برژنسکی، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر که دکتترین نظامی‌اش در مورد افغانستان تحقق پیدا نموده بود، بعد از شکست روس‌ها در مصاحبه‌اش با خوشحالی فریاد زد که ما انتقام ویتنام را از روس‌ها گرفتیم و کمونیزم جهانی را به زانو درآوردیم (همان، ص ۱۳۴). برژنسکی در اوایل تجاوز شوروی به پاکستان تصمیم داشت آغاز جنگی را اعلام کند که پایانش شکست روس‌ها، پیروزی آمریکا، پیشرفت و شکوفایی پاکستان و بدبختی و ویرانی افغانستان بود.

۲-۳. امتزاج با جریان‌های افراطی (وهایت- دیوبندیسیم)

با درخواست آمریکا از شرکای استراتژیک و منطقه‌ای‌اش مبنی بر کمک به جهاد افغانستان، کشورهای مختلف به کمک مجاهدین افغانستان شتافتند. میان این کشورها عربستان و پاکستان نقش محوری را ایفا نمودند. اشغال افغانستان در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹ م) توسط شوروی سابق موازنه قوا در جنوب آسیا را به هم زد. غرب و جهان اسلام با احساس خطر از تغییر موازنه قوا به علت پیشروی کمونیسم به سمت جنوب، ائتلاف پنهانی مشترک علیه کمونیسم تشکیل داده و به حمایت از مجاهدان افغانستان برخاستند. پاکستان به عنوان خط مقدم جبهه و مقر فرماندهی گروه‌های جهادی افغانستان، بیش از هر کشور دیگری در منطقه، درگیر بحران افغانستان شد. دولت ضیاءالحق با تشویق «جماعت اسلامی پاکستان» به رهبری قاضی حسین احمد و «جمعیت علمای اسلام» به رهبری فضل‌الرحمن و سمیع‌الحق مبنی بر همکاری با مجاهدان، راه را برای حضور فعالانه گروه‌های اسلامی پاکستان در جهاد مسلحانه افغانستان گشود. درگیر شدن گروه‌های مذهبی پاکستان در مسائل افغانستان، فرهنگ سیاسی و دینی این گروه‌ها را دست‌خوش دگرگونی کرد. هواداران گروه‌های اسلامی پاکستان به طور منظم در جهاد افغانستان شرکت می‌کردند و این ارتباط تأثیرات عمیق خود را به صورت رشد فرهنگ مبارزه و مقاومت میان اسلام‌گرایان این کشور

بر جای گذاشت و موجب گسترش تفکر افراطی میان پیروان نهضت اسلامی در افغانستان شد (دگروال، ۲۰۱۵، ص ۳۶)

دولت سعودی با ایجاد مؤسسات خیریه و پخش صندوق‌های کمک به مجاهدان افغان در سراسر کشور مشغول به کار شد. حتی بقیه کشورهای عربی به جمع‌آوری اعانه برای جهاد افغانستان اقدام کردند. جوانان عرب برای سهم‌گیری در جهاد افغانستان تشویق شدند. عربستان از این طریق موفق شد اندیشه وهابیت را میان پشتون‌های مهاجر مخصوصاً در کمپ‌های مهاجرین گسترش دهد. عربستان سعودی نقش مهمی را در ارسال داوطلبان سعودی و غیرسعودی از طریق فراهم کردن گذرنامه و برقراری خطوط پرواز دائمی به پشاور و اسلام‌آباد ایفا کرد و هیئت‌هایی را برای جمع‌آوری نیرو و امکانات از این کشور به پشاور و افغانستان اعزام کرد. (وصالی مزین، ۱۳۸۶، ص ۱۴).

در افغانستان به دلیل فقدان مدارس مدرن، جوانان افغان جذب مدارس دینی در پاکستان شدند و علی‌رغم آموزش رایگان، کمک‌هزینه هم دریافت می‌کردند. این‌ها زمینه گسترش افکار وهابیت را بین جوانان و نوجوانان افغانستان و حتی پاکستان فراهم کرد و جوانان پرشور را جذب افکار وهابیت نمود. بدین ترتیب، در بسیاری از کشورهای خاورمیانه هم چنین ایالات متحده آمریکا مکان‌هایی ویژه جذب نیرو برای داوطلبان جهاد افغانستان از سراسر جهان تشکیل شد. احمد رشید روزنامه‌نگار پاکستانی، درباره وضعیت آن روزها می‌نویسد: در فاصله سال‌های ۱۶۸۲ تا ۱۹۹۲ تقریباً ۳۵ هزار مسلمان انقلابی از ۴۳ کشور خاورمیانه از شمال و شرق آسیا، آسیای میانه و خاور دور سوگند مبارزه یاد کردند و در پایان، صد هزار مسلمان انقلابی که با پاکستان و افغانستان رابطه‌ای مستقیم برقرار کرده بودند، تحت تأثیر اندیشه جهاد قرار گرفتند. بدین‌سان مبارزات زیرزمینی و مخفی جنبش‌های اسلامی به حریم امن و آشکاری منتقل شد و «جزیره امن افغانستان» در مقابل محدوده‌های ناامن ملی و فراملی (صحنه فلسطین) شکل گرفت (وصالی مزین، ۱۳۸۶، ص ۲۱).

۲-۴. افتادن در دام سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای بیگانه

با آمدن شوروی به افغانستان سازمان C.I.A «سیا» در صدد شناسایی و تقویت مخالفین رژیم کمونیستی در کابل برآمد و از پاکستان خواست تا یکی از رهبران قابل‌اعتماد را معرفی نماید. پاکستان گلبدین حکمتیار را معرفی کرد (عظیمی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۲). سازمان سیا

کمک‌های نظامی و مالی‌اش را به پاکستان سرازیر ساخت و رهبران نهضت را تحت پوشش قرار داد و بیشترین کمک در نهضت اسلامی از آن کسانی می‌شد که به تأیید آمریکا و سازمان آی، اس، آی پاکستان رسیده بودند. برای کنترل بهتر فعالیت‌های چریکی در افغانستان دستگاه جاسوسی پاکستان یک شعبه به نام افغانستان تأسیس کرد و تعدادی از مأمورین بلندپایه و پشتون تبار را نظر به همسویی زبانی و مشابهت کلتوری مانند نصرالله بابر، جنرال حمیدگل و خالد خواجه (افسر مهم دستگاه آی، اس، آی) در خدمت اسامه بن لادن در آورد.

نظر به ضرورت و اجبار هفت حزب جهادی چاره دیگری نداشتند به جز اینکه از اوامر دستگاه آی اس آی پیروی کنند و در نشست‌های بین‌المللی حکومت پاکستان به نیابت از هفت تنظیم پیشاور در مذاکرات سهمی داشته باشند و حتی در مذاکرات روس‌ها با پاکستان به منظور بیرون کشیدن قوای خویش از افغانستان، مذاکرات مستقیم را آغاز نمودند. این امر لطمه بزرگ سیاسی برای مجاهدین افغان شد. بنابراین می‌توان ادعا کرد که سران نهضت اسلامی در افغانستان به دام سازمان‌های جاسوسی پاکستان و آمریکا افتادند. تا جایی که سران نهضت مجری برنامه‌های سازمان‌های C.I.A آمریکا و I.S.I پاکستان شدند و از اهداف اصلی‌شان فاصله گرفتند (عظیمی ۱۹۸۹، ص ۱۱۲۹).

بعد از خروج شوری از افغانستان بین هفت حزب جهادی -به گونه ای که در حلقه‌های سیاسی بین‌المللی پیش‌بینی می‌شد- روی کنترل سیاسی و اداری افغانستان اختلاف نظر بروز نمود. با میان‌جیگری استخبارات پاکستان بین حکومت‌های موقت سه ماهه و شش ماهه موافقت ایجاد شد. ولی این امر با کنترل کامل سیاسی گلبدین حکمتیار موافق نبود. از جانب دیگر احمدشاه مسعود، رقیب سر سخت حکمتیار داخل کابل بود که کنترل اداری شهر کابل را در دست گرفت. این واقعه برای گلبدین حکمتیار و حکومت پاکستان گران تمام شد. از این پس موقعیت سیاسی حکمتیار در زمینه ملی و بین‌المللی ضعیف شد و استخبارات پاکستان گروه حکمتیار را به نام جنبش تحریک طالبان به حمایت نصیراله بابر و جنرال‌های پاکستان از جانب کویت به قندهار سوق دادند. طالبان پس از سرنگونی حکومت مجاهدین در ۱۹۹۶ بر بخش‌های بزرگی از افغانستان مسلط شدند. (پهلوان، ۱۳۷۷، ص ۲۱۷)

نتیجه‌گیری

جنبش اخوان یکی از قدیمی‌ترین و منظم‌ترین جنبش‌های اسلام‌گرا در جهان اسلام است. فعالیت این جنبش در افغانستان زمانی آغاز شد که کشور از نظر سیاسی، اجتماعی، دینی و اقتصادی در وضعیت بحرانی قرار داشت. اخوان المسلمین با شعار بازگشت به اسلام اصیل فعالیت خود را از دانشگاه کابل آغاز کرد و به مرور به سراسر افغانستان گسترش داد و موفقیت‌های چشم‌گیری به دست آورد. با پیروزی مجاهدین انتظار می‌رفت که اخوان-المسلمین بتواند حکومت اسلامی‌ای را که از همهٔ مردم افغانستان نمایندگی داشت پایه‌ریزی کند. اما به دلایلی که گفته شد این جنبش توفیق چندانی در این راستا نیافت و در عمل گرفتار جنگ‌های داخلی ویرانگر شد.

به نظر می‌رسد امروزه در افغانستان از این جنبش چیزی جز نام و نشان باقی نمانده است. اخوان المسلمین افغانی در حال حاضر جنبش ورشکسته‌ای محسوب می‌شود که قافیه را به رقبای سیاسی خود بویژه جریان‌های سکولار باخته است. باید توجه داشت که این ناکامی‌ها برای اخوان پایان راه نیست. زیرا نسل‌های جدید اخوانی در افغانستان این فرصت را دارند تا چهره جدید و روزآمدی از خود نشان دهند. در صورتی که اخوان خواهان دستیابی به شرایط مطلوب است، به ناچار باید دو اقدام عملی انجام دهد؛ اولاً باید در ساختار تفکر و اندیشه خود تجدید نظر نموده و افکار خود را در سایه حقائق اجتماعی جدید دنیا بازنگری کند؛ ثانیاً با وحدت کلمه و تقویت روحیه هم‌کاری، همگرایی با احزاب و گروه‌ها، قومیت‌ها و مذاهب مختلف از مسائلی چون: حزب‌گرایی و به ویژه قومیت‌گرایی پرهیز نماید و فعالیت‌ها و اقدامات خود را بر اساس اسلام معتدل منطبق نماید.

منابع:

۱. اندیشمند، محمد اکرام، *سال‌های تجاوز و مقاومت*، افغانستان، پیمان، ۱۳۸۳.
۲. بینش، محمدوحید، *افغانستان و چالش‌های سامان سیاسی*، کابل، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، ۱۳۸۸.
۳. ر‌آ، الیور، *افغانستان؛ اسلام و نوگرایی سیاسی*، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۴. عزام، عبدالله و دیگران، *مسعود در جهان عرب*، کابل، بنیاد شهید احمد شاه مسعود، ۱۳۸۷.
۵. عظیمی، محمدنبی، *اردو و سیاست در سه دهه افغانستان*، پیشاور، میوند، ۱۳۷۷.
۶. فرهنگ، محمد صدیق، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم، دارالتفسیر، ۱۳۸۹.
۷. مصباح زاده، سید محمدباقر، *تاریخ سیاسی مختصر افغانستان*، کابل، سعید، ۱۳۹۲.
۸. وصالی مزین، یوسف، *عرب‌های افغان*، تهران، اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۶.
۹. حق‌شناس، نصری، *تحولات سیاسی جهاد افغانستان*، کابل، نعمانی، ۱۳۸۵.
۱۰. خیرخواه، سید محمد، *افغانستان؛ ضعف‌ها و قدرت‌ها*، هرات، احراری، ۱۳۹۱.
۱۱. دولت‌آبادی، بصیر احمد، *شناسنامه احزاب*، قم، فرانشر، ۱۳۷۱.
۱۲. پهلوان، چنگیز، *افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان*، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷.
۱۳. شهرانی، عنایت‌الله، *قانون اساسی میثاق ملی*، ملی، بی‌جا، ۱۳۸۲.
۱۴. ظاهر، طنین، *افغانستان در قرن بیستم*، تهران، عرفان، ۱۳۸۴.
۱۵. -موسوی، سید علی، *تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کرزی*، افغانستان، مطبعه بلخ، ۱۳۸۸.
۱۶. -همین، آنتونی، *افغانستان زیر سلطه شوروی*، ترجمه اسدالله طاهری، تهران، شباویز، ۱۳۶۴.
۱۷. «شهادت»، ارگان نشرانی حزب اسلامی افغانستان، سال دوازدهم، شماره ۱، چهارشنبه یک حمل، ۱۳۶۹.
۱۸. مصاحبه عبدالوهاب عابد خواهرزاده انجینیر حبیب الرحمن با سایت <https://www.facebook.com/Eng.HabiburRahman>
۱۹. -ماهنامه بامیان، سال دوم، شماره ۲، ۱۳۸۲.
۲۰. -متن سخنرانی پرفسور برهان‌الدین ربانی، کمیته فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی، ۱۳۶۵.